

گزارش های انتخاباتی بدر

- هفته اول و دوم تبلیغات

از وقتی که کاندیداها به طور رسمی اعلام شدند و تبلیغات شروع شد بازار بحث و گفتگو هم میان مردم شروع شد. بسیاری از جوانها با بستن پارچه سبز به دستهایشان و یا انداختن شال سبز حمایتشان را از موسوی نشان دادند. حامیان کروی از رنگ یاسی و حامیان احمدی نژاد از رنگ سیاه استفاده کردند. هر جا که می رویم از تاکسی و اتوبوس و مترو و کنار خیابان بحث انتخابات است. اکثریت کسانی که بحث می کنند، حتی آنهایی که روبان سبز دارند معتقدند که می دانیم که انتخاب بین بد و بدتر است و موسوی هم فرد مورد نظر ما نیست اما برای اینکه احمدی نژاد نشود رای می دهیم.

در اتوبوس بودم که در یکی از ایستگاهها که نگه داشت پسر جوانی بالا آمد و شروع به پخش روبان سبز کرد. به من که رسیدم نگرتم. ناراحت شد و گفت نا سلامتی جوانی. گفتم جوانم اما عقلم سالمه و نمی خوام رای بدم. بعد که رفت؛ بحث بالا گرفت و خانم میان سالی گفت: موسوی سگ کیه. مگه یادمون رفته که در زمان او کمیته های ثارالله با تیغ لبها و پاها و دستهای زنا و دخترا رو به خاطر روژ لب و کوتاه بودن لباس می بریدن. حالا چی شده ناجی شده؟

دختر جوانی گفت: من خودم هیچ وقت رای نمی دادم. اما این دفعه باید رای داد وبا بقیه دفعه ها فرق می کنه. چون دیگه نمی تونم احمدی نژاد رو تحمل کنم. گفت: من اصلا راییم موسوی نیست اما نمی خوام احمدی نژاد باشه. این کشور باید با اصلاحات درست بشه. یکبار انقلاب کردین، گند زده شد به همه چی و من جوون دیگه حاضر نیستم انقلاب کنم!

خواستم بهش بگم آگه کمی فکر کنی می بینی که اون انقلابی که ازش حرف می زنی همین کاندیداها و همراهاشون گند زدن بهش که تو می خوای بری رای بدی. وقتی که خانم معترض پیاده شد یکی از چادری ها گفت: این خانم چه بی تربیت بود. اصلا عفت کلام نداشت. خوب نظرت رو بگو اما چرا به موسوی فحش دادی. پس این بزغاله سر کار بمونه خوبه. من آگه موسوی بشه شخصا یک ناهار می دم. عاشق موسوی هستم. واقعا سرگرمی خوبی بود اصلا نفهمیدم کی رسیدم.

فرداش در مترو بودم که دیدم باز صدای داد و بیداد میاد. یکی داشت می گفت: نمی خوام رای بدم. هیچ کس رای نده. اینا همشون یکی هستن. چه فرقی می کنه.

یکی دیگه جواب داد: شما رای نمی خوای بدی؛ نده. چرا جو رو مسموم می کنی.

در این بین دختر جوونی گفت: خوب جوونا آزادی می خوان و به همین خاطر می خوان به موسوی رای بدن!
خانمی از این دختر جوان پرسید: مثلا چه آزادی می خواد بده؟

اون جواب داد: قراره بشه مثل ترکیه و بقیه کشور های عربی. قراره حجاب اختیاری بشه! من که از تعجب چشمم گرد شده بودم داشتم فکر می کردم که چرا مردم انقدر جو گیر شدن. اون فقط گفته می خوام گشت ارشاد رو بردارم که اونم تازه انگار پشیمون شده چونکه ازش دیگه حرفی نمی زنه. مگه میشه حجابی رو که ۳۰ سال به خاطرش مردم رو سرکوب کردن به این راحتی بردارن. در تاکسی بودم که دختر جوونی سوار شد. راننده و کسی که کنارش بود هر دو جوون بودن. همین که دختر جوون سوار شد راننده پوستر موسوی رو داد و گفت: آگه می خواین رای بدین به موسوی رای بدین.

من گفتم: اصلا نمی خوام رای بدم.

دختر جوان هم گفت: من رای نمی دم.

راننده گفت: چرا؟ مگه آزادی نمی خواین؟

دختر جوان پاسخ داد: آگه خاتمی بود به اون رای می دادی؟

راننده گفت: آره.

اون گفت آگه بدونین که اینا کین و چه کردن دیگه اینو نمی گین. از راننده پرسید: دانشجویی؟ گفت: آره.

گفت: منم وقتی خاتمی رییس جمهور شد بهش رای دادم. همین آقای خاتمی بود که باعث شد ماها سال ۷۸ از دانشگاه اخراج بشیم.

راننده گفت: مگه سال ۷۸ چه خبر بود؟

گفت: برو بپرس چه خبر بود، بعد تصمیم بگیر که به موسوی رای بدی. ما هم همین کارهایی که شما برای موسوی می کنی برای خاتمی کردیم. بعد که دوستانمون از ۴ طبقه پرت کردن پایین و کشتن و اخراج شدیم فهمیدیم چه کردیم.

روزشمار انتخابات

۱۴ خرداد: مناظره موسوی و احمدی نژاد

شبى که مناظره بود خلیپها با اطلاع قبلى مشتاقانه نشسته بودن و گوش می دادن. چون از ماهها قبل کرکری خوندن کاندیداهای مختلف علیه هم در روزنامه ها و سخنرانی ها شروع شده بود. فردای مناظره بحث خیلی خیلی داغ شده بود. حتى خیلی از کسانی که در سیاست اصلا نبودن هم توجهشون جلب شده بود. احمدی نژاد افشاگری های تندى علیه موسوی و خاتمی و رفسنجانی و خلیپهای دیگه کرد و موسوی اصلا نتونست از پیشش بر بیاد و احمدی نژاد بسیار فریبکارانه افشاگری کرد به طوریکه تونست نظر خلیپها رو از کاندیداهای مورد نظرشون بر گردونه و حتى خلیپهایی که نمی خوان رای بدن، برن و رای بدن. طرفداران موسوی می گفتن: مردک احمق بی تربیت. دیدی چطورى اسم بقیه رو میآورد. موسوی چقدر با متانت و صبوری جواب می داد. اصلا چرا اونایی که نبودن اسمشونو میآورد. در حالیکه واقعیت این بود که این افشاگری ها تازه یک هزارم اون چیزی بود که موجود بود و دیگر اینکه موسوی چیزی نداشت که بگه و اصلا نمی تونست حرف بزنه. بعضیها می گفتن رئیس جمهوری که نتونه حرف بزنه به هیچ دردی نمی خوره. آنقدر چیز چیز کرد که اعصابمون خورد شد.

۱۵ خرداد - شب، خیابان

صدای بوق ماشینها و شعار دادن مردم یکسره می آمد. زدم بیرون. جمعیت زیادی بود بیشتر طرفداران موسوی و احمدی نژاد بودن و یک عده هم فقط برای تماشا اومده بودن. این شلوغیها بازتاب مناظره شب قبل بود. شعارهاشون از همه خنده دار تر بود. طرفدارای موسوی می گفتن: "یه هفته، دو هفته، محمود حموم نرفته"، "هر کی که کم میاره، ناموس وسط میاره"، "دکتر برو دکتر"... طرفداران احمدی نژاد هم می گفتن "مناظره به پا شد، موسوی کله پا شد"... مردم تا ۳-۴ صبح بیرون بودن. البته انواع و اقسام پلیس هم بود اما همه فقط نگاه می کردن و سعی می کردن خیلی مودبانه و آروم مردم رو هدایت کنن که برن خونه هاشون. پیش خودم فکر کردم که می گن صبر کنید انتخابات تموم شه یه پدری از همه تون در بیاریم بعد میفهمین معنی این شبا رو. بزرگی از عکس موسوی توجهم رو جلب کرد که روش با اسپری بزرگ نوشتن ۱۰۰٪ چیز.

۱۶ خرداد - مترو

چند زن چادری در حال پخش تراکت های احمدی نژاد هستن. خلیپها با تمسخر و تنفر و خیلی ها هم بی اعتنا نگاه می کنن. اینکار اینا باعث می شه که باز بحث شروع بشه. یکی میگه من فقط برای اینکه احمدی نژاد نشه می رم رای بدم. اون یکی جواب می ده که واقعا فرقی نمی کنن. من مطمئنم موسوی هم مثل احمدی نژاده. شاید بد تر باشه. همه شون در یک جهت حرکت می کنن. نفر اول دوباره جواب می ده آره درست می گی هر کدوم میان که مردم رو و ثروت مملکت رو بیشتر بچاپن. نفر سوم می گه مردم آنقدر سرکوب شدن که الان شبها و به خاطر انتخابات می ریزن بیرون و احساساتشون رو خالی می کنن. ما آزادی واقعی می خوایم. اینا نمی تونن این آزادی رو بدن به ما. معتقد اونی که باید انتخاب بشه، شده. رای ها تاثیری نداره. نفر اول می گه اینا همیشه می رن آرشیه هاشونو در میان و به مردم نشون می دن و می گن ۹۹٪ شرکت کردن. حالا که ما رو خراب می کنن؛ پس بزار شرکت کنیم که لااقل احمدی نژاد نشه. نفر چارم می گه بزار احمدی نژاد بشه که لااقل گندهایی رو که زده جمع کنه. دوباره یکی رو می آرن و می خواد از اول شروع کنه و همه کارهای قبلی رو بخوابونه.

۱۷ خرداد - خیابان، ساعت ۷ شب

جمعیت زیادی جمع شده. رفته جلو دیدم طرفدارای موسوی و احمدی نژاد که دارن شعار میدن. مردم هم جمع شدن و نگاه می کنن و با هم بحث می کنن. از همه جالبتر همین بحث مردم بود. چقدر نظرها و ایده های مختلف موجوده. مردم ایران چقدر سیاسی هستن.

البته حق دارن. چون سیاست با همه چیزشون حتی سفره هاشون عجینه. پس باید هم سیاسی باشن. یکی داد میزنه: میگه اخراجی های ۳ در ۲۲ خرداد به تصویر کشیده می شه! من واقعا دارم می بینم که فرهنگ لمپنیسم چطوری رواج پیدا کرده. حتی توی شعارها. روی یک کاغذی که دست طرفداران موسوی هست نوشته شده "محموت آدم فروش". فریاد می زنن که: اگه تقلب نشه، موسوی اول می شه. پیر مردی که وایساده و نگاه می کنه میگه این انتخابات برای مردم خوب شد. این آزادی ای که پیدا کردن خوبه. یکی دیگه میگه این که آزادی نیست اینا مردم رو مقابل هم قرار دادن. مردم باید متحد باشن با هم. پیرمرد میگه کی دیگه حاضره انقلاب کنه. یکی دیگه میگه این فضا مال انتخاباته وقتی تموم شد ببینید که باز با مردم چه می کنن. فردا قراره زنجیره انسانی طرفدارهای موسوی باشه از تجریش تا راه آهن. منتظر گزارش های بعدی باشید.

۱۸ خرداد - عصر

جمعیت عظیمی بود. تا حالا اینجوری تهران رو ندیده بودم. خیلی درهم برهم و شلوغ و البته زنده بود. مردم فریاد می زدن. شعار بود. داد و فریاد بود. همه جا از در و دیوار عکس و پوستر و ... این چهارتا کاندید بود. جاهایی بزن بزن طرفدارا بود. و خلاصه عین قیام! اون چیزایی که از قیام شنیده و خوانده بودم را داشتم می دیدم.

"ما دکتر خر نمی خوایم تیر خلاص زن نمی خوایم"

"پول نفت گم شده همه اش تورم شده"

"الو الو ۱۲۵ محمود آتیش گرفته"

و از این دست شعارایی بود که اینور و اونور داده می شد. واقعا فکر می کردی اینهمه آدم آگه یه کم بیشتر آگاه بشن و یا حتی آگه یه آلترناتیو درست برآشون وجود داشته باشه، می شه دنیا رو شخم زد و دوباره کاشت.

گزارشهای ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر